

**شب تجلی وفا**

برای یاران ابا عبدالله شب عاشورا آخرین شب بود. فردایش روز فداکاری و حماسه آفرینی و روز به اثبات رساندن ادعای صدق و وفا بود...



برای یاران ابا عبدالله شب عاشورا آخرین شب بود. فردایش روز فداکاری و حماسه آفرینی و روز به اثبات رساندن ادعای صدق و وفا بود. روز از خود گذشتن، به خدا رسیدن، در راه دین عاشقانه جان دادن و از مرگ نهراسیدن و به روی مرگ لبخند زدن. در آن شب، امام حسین(ع) آخرین سخنها و سخن آخر را با یاران در میان نهاد. همه اصحاب را در خیمه ای گرد آورد. پس از حمد و ثنای الهی، با صدایی رسا و پر حماسه، آنان را مخاطب قرار داد و از جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت سخن گفت و از این که هرکس بماند، شهید خواهد شد. از آنان خواست که هرکس می‌خواهد برود، مانعی نیست و این که فردا هر شمشیری که از نیام بر آید دگربار نیامش را نخواهد دید.

سپرهای سینه‌ها هستند

شرابی نیست، خوابی نیست

کنار آب می‌جنگیم و آبی نیست

به پاس پاک‌ای ایمان ز ناپاکان کافر، داد می‌گیریم

تمام دشت را یکبار

به زیر هیبت فریاد می‌گیریم

و پیروزی از آن ماست

چه با رفتن، چه با ماندن...

و سکوت... تا هر که می‌خواهد در تاریکی شب برود. رفتنی‌ها قبلاً رفته بودند، آنان که مانده اند گران عهد و وفادار و استوارند، با ایمان، شهادت طلب و آهنین اراده. سخن امام به پایان نرسیده، پاسخ وفا از یاران برخاست.

نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری و نبرد تا آخرین قطره خون کرد، عباس بود. دیگران هم لای در لای سخنانی همانگونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود که:

چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد! (62) به مردم چه بگوئیم؟ اگر نزد آنان برگشتیم، بگوئیم سید و سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها گذاشتیم و طعمه درندگان ساختیم و به خاطر علاقه به زندگی، گریختیم؟ معاذالله! بلکه باحیاط تو زنده می‌مانیم و در رکاب تو می‌میریم.

الا... فرزند پیغمبر،

سخن از جان مگو، جان چیز ناچیز است

تو جان هستی،

اگر نابود گردی، بی تو جانی نیست

چه بی تو، پیروانت را امانی نیست.

پس از عباس، سخن یاران دیگر هر کدام موجی از صداقت و وفا داشت. آنچه که فرزندان عقیل گفتند، کلام شورانگیز مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله، سخنان حماسی زهیر بن قین، وفاداری محمد بن بشیر، حتی آنچه قاسم نوحان گفت و شهادت در رکاب عموجان را شیرین‌تر از غسل دانست، همه و همه جلوه‌هایی از ایمان سرشار آنان بود.

اصحاب امام به خیمه‌های خود رفتند: هم به آماده سازی سلاح خویش برای نبرد فردا مشغول شدند، هم به عبادت و تلاوت و نیایش پرداختند.

اما عباس در این واپسین شب، مأموریت ویژه‌ای هم داشت. او چشم بیدار اردوگاه امام و قهرمان نستوه جبهه حق بود. کار کشیک و نگهبانی و حفاظت از خیمه‌ها بر عهده او بود. سوار بر اسب، شمشیر را حمایل ساخته و نیزه‌ای در دست، اطراف خیمه‌ها میگشت و در این آخرین شب می‌خواست کودکان و زنان، آسوده و بی‌هراس بخوابند و از تعرض و تعدی دشمن در امان باشند.

آن شب، دشمنان بیمناک بودند و فرزندان حسین آسوده به خواب رفتند. اما شب یازدهم که عباس شهیدشده بود، وضع بر عکس بود و ترس و بیم در دل کودکان اهل بیت خانه کرده بود.

عباس بن علی در شب عاشورا پیوسته به یاد خدا بود و تا صبح پاسداری می‌داد. کسی جرأت نداشت به خیمه‌های اهل بیت نزدیک شود. آن شب گذشت، شبی اندوهبار و پرهراس تا فردایی پر حماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص و خدایی اباعبدالله (ع) باشد.